زبان و بیان «جامع التواریخ رشیدی»

ضیایی، مهدی

کتاب سترگ «جامع‏التواریخ» اثر رشیدالدین فضل‏الله همدانی، یکی از معظم‏ترین و درخور توجه‏ترین کتاب‏های تاریخ و زبان فارسی است و می‏توان گفت اولین کتاب فارسی بوده که در حجمی وسیع، با شیوه‏ای یگانه نوشته شده است.

نگارش این کتاب که از سال 702 ه . ق. به دستور غازان خان- ایلخان مغول- آغاز شد، در سال 710 ه.ق. در روزگار «اولجایتو» به پایان رسید. این کتاب، به همراه کتاب تاریخ جهانگشا، اثر عطاملک جوینی از جمله بی‏بدیل‏ترین منابع تاریخ مغول به شمار می‏روند، که دربردارنده اطلاعات بسیار مفید ادبی، فرهنگی و اجتماعی هستند. در متن کوتاه شده‏ای که پیش رو دارید، نویسنده نخست به چگونگی مراحل شکل‏گیری و تألیف «جامع‏التواریخ» پرداخته و سپس زبان و بیان این کتاب را مورد بررسی قرار داده و در فرجام با ارایه نمونه‏هایی به مقایسه مواردی از نثر «جامع‏التواریخ» و «تاریخ جهانگشا» پرداخته است.

کتاب سترگ«جامع‏التواریخ» حاوی دو جلد بزرگ است، یکی در تاریخ مغول و دیگری در تاریخ عمومی جهان. اجزاء این کتاب عبارت است از تواریخ انبیا، خلفا، پادشاهان قدیم ایران، ملوک و سلاطین اسلام، اقوام ترک، چینیان، یهود، فرنگ و روم و هند. (1)

سخن گفتن در باب زبان و بیان «جامع‏التواریخ» کاری دشوار است چرا که رشیدالدین در تدوین این اثر دستیاران زیادی داشته است، و انجمنی از دانشمندان و نویسندگان را برای این کار گرد آورده بوده و نمی‏توان گفت که تمامی بخش‏های مختلف آن، زاده قلم رشیدالدین است، هر چند نظارت عالیه آن برعهده خود وی بوده است.

دیگر آنکه از آنجا که قصد موءلف فراهم آوردن مجموعه‏ای از تاریخ‏های ملل و اقوام گونه‏گون عالم بوده است، بیشتر قسمت‏های این کتاب برگرفته از دیگر متون تاریخی است؛ چه به صورت اقتباس و نقل عین عبارات و چه به صورت اختصار و چه با تطویل بیشتر. از این رو بحث درباره زبان و بیان این قسمت‏ها نه مربوط به «جامع‏التواریخ» بلکه مربوط به آن منابع خواهد بود. تأثیر نثر آن کتاب‏ها در جامع‏التواریخ به نحو بارزی نمایان است و به همین جهت نثر قسمت‏های مختلف کتاب یکدست نیست و دارای نوسانات زیادی است. و شاید به همین علت ، مرحوم بهار هم در مورد خصوصیات سبکی و زبان و بیان «جامع‏التواریخ» سکوت ا ختیار کرده و فقط می‏نویسد که:«جامع‏التواریخ به طرز ساده نوشته شده است و در نقل عبارات متکلفانه مورخان قبل از خود مانند عطاملک و غیره، نیز سعی کرده است که حتی‏الامکان لغات دشوار و غیر مشهور را حذف کند، مگر گاهی که به ناچار به نقل عین عبارات پرداخته است و این مورد غلبه ندارد و محدود است.». (2)

مصححان جلد اول جامع‏التواریخ (تاریخ مبارک غازانی) نیز در مقدمه مفصل و عالمانه خود بر این کتاب در مورد نثر و زبان و بیان آن همین قدر گفته‏اند که:«جامع‏التواریخ بر خلاف سبک فاخر و فنی جهانگشای جوینی و شیوه منحط و مغلق و به کلی مصنوع «تجزیة‏الامصار» وصاف بسیار ساده و روان و بی‏پیرایه و گاه بویژه در برگرداندن نوشته‏های مغولی به زبان محاوره روزگار موءلف نوشته شده است، و با آن سبکی نو در نگارش فارسی آغاز گردیده است و مستوفی و بناکتی بیرون از آنکه مواد تاریخی اثر خویش را از جامع‏التواریخ برگرفته‏اند، در شیوه نگارش نیز از آن پیروی کرده‏اند.» (3)

آنچه می‏توان گفت که تراویده قلم رشیدالدین و مختص اوست، نثر مقدمه‏ها و دیباچه‏های قسمت‏های مختلف است- که گاه سنگین و زمخت و دارای تکلف نیز هست- به اضافه بخش مربوط به انساب مغولان و گذشته آنان تا قبل از انسجام و حمله به ممالک غربی، بخصوص پس از منکوقا آن تا عهد اولجایتو، همچنین آنچه مربوط به ملل غیر فارسی زبان است که باید ترجمه‏ای از منابع آنان، یا گفتارهای شفاهی باشد. در مورد اقتباسات و برگرفته‏های موءلف از کتب دیگر «باید گفت آن قسمت از «جامع‏التواریخ» که از آغاز جهان تا دوره المعتصم نوشته شده تحریری از «تاریخ طبری» است، هر چند نثر کتاب قدمت و مشخصات «تاریخ طبری» را ندارد، لکن عبارت آن از دیگر اجزاء کتاب ساده‏تر است. جمله‏ها، کوتاه و لفظ و معنی در حد مساوات است، و نشان می‏دهد که موءلف، ترجمه طبری را مأخذ قرار داده و تحریری مجدد از آن کرده است». (4)

آن بخش از «جامع‏التواریخ» که مربوط است به تاریخ سلطان محمودبن سبکتکین و اسلاف و اخلاف او و تواریخ آل بویه و آل سامان که به اهتمام احمد آتش در آنقره (1957) و دگربار به کوشش محمد دبیر سیاقی در تهران (1338) به چاپ رسید، در واقع خلاصه‏ای است از کتاب ترجمه «تاریخ یمینی» جرفادقانی که برخی بخش‏های آن را از قلم انداخته، اما بیشتر قسمت‏های آن را نقل کرده. معمولاً ابیات و عبارات عربی و گاه برخی جملات را نیز حذف کرده است ولی در بسیاری مواضع، نوعی نسخه‏برداری است از کتاب مذکور، که گاه با اندک تفاوتی در الفاظ و عبارات و افعال همراه است. در حقیقت این قسمت «جامع التواریخ» چندان ارزشمند نیست و چنان می‏نماید که هدف موءلف نیز این بوده است که از این سلاطین نیز مطالبی درکتابش باشد وگرنه با وجود ترجمه «تاریخ یمینی» نمی‏توان ارزشی به عنوان یک منبع معتبر دقیق برای این قسمت جامع التواریخ قائل شد.و حقیقت آن است که نثر این قسمت نه از آن موءلف جامع التواریخ، بلکه متعلق به صاحب ترجمه «تاریخ یمینی» است.

ما اینک نمونه‏هایی از نثر ترجمه «تاریخ یمنی» را نقل می‏کنیم و درپی، تحریر دوباره آن قسمت‏ها را در «جامع التواریخ» می‏آوریم:

ذکر بازگشتن عبدالملک بن نوح با بخارا

«چون عبدالملک بن نوح وفایق از آن هزیمت به بخارا رسیدند و بکتوزون نیز بدیشان پیوست و لشکرهای متفرق جمع شد دیگر بار خیال استقلال و امید انتعاش و طمع ارتیاش پیش گرفتند و اندیشه استیناف مناجزت و مبارزت و مزاج ایشان مستولی شد و ناگاه فایق که روی رزمه و طراز حله و عمده جمله بود دراثناء این حال فرو شد و از آن سبب مرایر عزیمت ایشان منتقض گشت و انواع ضعف و انخذال درضمایر و سرایر ایشان متمکن شد، و ایلک خان به بخارا آمد و از سر مخادعت و مماکرت با عبدالملک طریق موالات و ممالات پیش گرفت و گفت:عند الشدائد تذهب الاحقاد. اگر چه درسابقه نزعات الشیاطین درافساد معاقد و داد و هدم قواعد اتحاد تأثیر کرده است و وحشتی حادث گشته اما آکل لحم أخی و لاأدعه لاکل غیری باقرب‏دار و تأکد اسباب جوار، مرا محافظت بر مصالح این دولت و تذمر و تنمر از جهت حلول نکبت به ساخت این مملکت واجبست، و چون بیگانه درمیان آمد و به خانه قدیم و منصب موروث آل سامان گردن طمع دراز کرد آن مدافعت بر من لازم است و آن ممانعت درذمت همت من واجب.

ایشان آن عشوه بخریدند و بزخارف اقوال و مخارق افعال او مغرور گشتند. بکتوزون و ینالتکین فایقی و دیگر قواد و امرا به استقبال او روان شدند و چون در مجلس قرارگرفتند همگنان را محکم ببست و اموال و مراکب و اسلحه همه بتاراج بداد و عبدالملک از غصه این حیلت و محنت این غیلت بی‏سامان شد، وجز گریختن و دست در دامن اختفا آویختن چاره ندانست، و ایلک خان روز سه‏شنبه دهم ذوالقعده سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه در بخارا آمد و بسرای امارات نزول کرد وجاسوسان را برگماشت تا عبدالملک را بدست آوردند؛ و او را بگرفت و به اوزکند فرستاد و او آنجایگاه سپری شدو شعله دولت آل سامان یکبارگی فرو مرد و حال ایشان بزوال رسید، سنه الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنه الله تبدیلا».(5)

همین مطالب درجامع التواریخ قسمت تاریخ سلطان محمود و اخلاف او چاپ احمد آتش (6) چنین نوشته شده:

ذکر بازگشتن عبدالملک بن نوح با بخارا

«چون عبدالملک بن نوح وفایق از آن هزیمت به بخارا رسیذند، و بکتوزن با ایشان پیوست و لشکرهای متفرق جمع شدند. دیگر بار خیال استقلال و امید انتعاش و ارتیاش برمزاج ایشان مستولی شد، اندیشه استیناف مناجزت و مبارزت پیش گرفتند؛ وفایق که روی رزمه و طرز حله (7) و عمده جمله بوذ، در اثناء این حال فرو شذ، از آن سبب مرایر عزیمت ایشان متنقض شذ، و انواع ضعف و انخزال درضمایر و سرایر ایشان متمکن گشت.

و ایلگخان به بخارا آمد، و از سرمخادعت و مماکرت با عبدالملک طریق موالات و ممالات پیش گرفت، عند الشدائد تذهب الاحقاد؛ و گفت: با قرب جوار مرا محافظت بر مصالح این دولت و تدمر و تنمر ازجهت حلول نکبت بساحت این مملکت واجبست؛ و چون بیگانه درمیان آمذه، بخانه قدیم و منصب موروث آل سامان گردن دراز کرد، آن مدافعت بر ذمت من لازم است؛ ایشان این عشوه بخریذند، و بزخارف اقوال و مخارف افعال او مغرور گشتند؛ و بکتوزون و نیالتگین فایقی و دیگر قواد و امراء باستقبال او اقدام نموذند؛ چون درمجلس او قرارگرفتند، همگنان را محکم بربست، و اموال و مراکب و اسلحه همه بتاراج بداذ.

و عبدالملک از غصه این حیلت و قصه این غیلت بی‏سامان شذ، جز گریختن و دست دردامن اختفا آویختن چاره ندانست، و ایلگ روز شنبه دهم ذی‏القعده سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه دربخارا آمذ، و بسرای امارت نزول کرد، و جاسوسان برگماشت، تا عبدالملک را بدست آوردند و باوز کند فرستاذ، و آنجا او را سپری کرد، و شعله دولت آل سامان بیکبارگی فرونشست، و حال م‏آل ایشان بزوال کشیذ؛ (8) سنه الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنه الله تبدیلا».

در نوشتن تاریخ سلجوقیان، گویا مأخذ نویسنده کتابی است که به نام «سلجوقنامه ظهیری» چاپ شده است.» (9)

«در فصل مربوط به سلجوقیان، سادگی عبارت که درتاریخ غزنویان است دیده نمی‏شود و موءلف درموارد بسیار کوشیده است مطالب خود را در قالب عبارات مصنوع، آراسته به ترادف، تشبیه، سجع و ادخال هرچه بیشتر کلمات عربی بیان کند وگاه صنایع لفظی عبارت او از سلجوقنامه بیشتر است.» (10)

تاریخ خوارزمشاهیان را از جلد دوم، «جهانگشای جوینی» یا از منبع اصلی آن که ابن فندق است نقل کرده است. (11) در فواصل جلد اول کتاب که راجع به مغول است درقسمت‏های مربوط به ملوک و سلاطین معاصرمغول نیز تاریخ خوارزمشاهیان را آورده که مختصرتر است و منطبق با جلد دوم «جهانگشای جوینی».

درتاریخ هند و اخلاق و آداب و جغرافیای هند از کتب «تحقیق ماللهند» ابوریحان بیرونی و مهاباراتا استفاده شده است.(12)

درمورد بخشی از کتاب که درباره اسماعیلیان و فاطمینان و نزاریان است، موءلف از کتاب‏های مختلف سودجسته که از جمله منابع خود اسماعیلیان بوده است به اسثتنای آنچه از کتاب عطاملک جوینی برگرفته است.

سیدجعفر شهیدی درمورد این بخش «جامع التواریخ» می‏گوید:« از مطالعه و دقت درفصل‏های مختلف این کتاب می‏توان نتیجه گرفت که منشی همه ابواب و فصول یک تن نبوده است، بلکه هر فصلی را کسی نوشته است، مگر آنکه بگوییم منشی درنوشتن هرباب روشی جداگانه پیش گرفته است که این نظر به غایت بعید می‏نماید.» (13) اگرچه این نظر را با توجه به اینکه رشیدالدین در تألیف کتاب ازکمک دستیاران و فضلای زیادی بهره برده‏است، نمی‏توان رد کرد اما می‏توان گفت که علت مهمتر این ناهمسانی و ناهمگونی فصل‏های مختلف این بخش (بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان)؛ همانا نقل مطالب از کتاب‏های مختلف است و درواقع نشانگر نثر آن کتابها است. بخش اواخر اسماعیلیه و حرکت هلاکو به جهت فتح قلاع برگرفته از «جهانگشای جوینی» است.

مولف جامع، درپایان مطالب مربوط به سیدنا (حسن صباح) می‏نویسد که:«آنچه این ضعیف یاد می‏کند بزعم واضع تاریخ ایشان است والعهدة علی الراوی»(14)

پس از ذکر بزرگ امید، می‏نویسد:«تا اینجا از املاء کتاب بزرگ امید است و بعداز این روایت عبدالملک بن علی چنانکه دیده و مشاهده کرده، فرمود: والعهد علی الراوی». (15)

درپایان ذکر کیامحمدبزرگ امید، چنین اظهار می‏کند:«و این روایات و حکایات از تاریخ حسن صباح منشی نقل افتاد که بایام محتشم شهاب ساخته بود. والعهدة علی الراوی. تمام شد تاریخ کیامحمد. و بالله التوفیق.» (16)

و درپایان ذکر نورالدین محمدبن حسن قدس سره‏بن محمد بن بزرگ امید] می‏نویسد:«آنچه این ضعیف را از روایات و اخبار و تاریخ متقدمان معلوم شده بود این است که ذکر رفت و العهدة علی الراوی».(17)

دراین قسمت‏ها که از دیگر کتب برمی‏گیرد درمورد صحت و سقم مطالب تحقیق درستی انجام نمی‏دهد و آن را برعهده راوی می‏گذارد (18) و فقط به نقل مطلب می‏پردازد، برخلاف قسمت مربوط به مغول که بسیار محققانه و عالمانه کار می‏کند.

درقسمت مربوط به چنگیزخان و مغولان نیز از آغاز توجه آنان به ممالک غربی و خرابی شهرها و آبادی‏های ایران و تاریخ حکام آنان در ایران تا روزگار منکوقاآن و قضایای هلاکو، منبع اصیل «جامع التواریخ»، کتاب گرانسنگ «جهانگشای جوینی» است که مطالب آن را گاه درعین عبارت بی‏کم و بیشی نقل می‏کند وگاه به طریق اختصار و گاه با تفصیل و تطویل بیشتر، و گاه نیز با تغییرات اندکی در الفاظ و افعال به نقل مطالب می‏پردازد و معمولا توصیفات و تشبیهات و بازی‏های ادبی جهانگشا را که درجای جای آن، نثر را لطیف و زیبا ساخته‏است، حذف می‏کند.

درقسمت مربوط به مغول (تاریخ مبارک غازانی) آنچه از کتاب «تاریخ جهانگشا» استفاده کرده‏است، علاوه بر مطالبی که عیناً از آن کتاب منقول است که مولف «جامع‏التواریخ» کوشیده‏است که برداشت‏هایش از «جهانگشا» همراه با تغییراتی در الفاظ و افعال باشد و آن را ساده‏تر کند بازهم تأثیر نثر جوینی بر متن «جامع‏التواریخ» کاملاً هویداست. به نمونه‏های زیر توجه کنید:

جهانگشا: «خوارزم درمیان بلاد مانند خیمه‏ای که اطناب آن بریده باشند، مانده بود.»(19)

جامع:«خوارزم... درمیانه بر مثال خیمه طناب بریده افتاده‏بود.»(20)

جهانگشا: «پسران بزرگتر جغتای و اوکتای را نامزد خوارزم گردانید با لشکری چون حوادث زمانه بی‏پایان پرشده از عدد ایشان کوه و بیابان...» (21)

جامع:«پسران بزرگتر خویش جوچی و چغتای و اگنای را نامزد خوارزم گردانید، با لشکری به عدد چون ریگ بیابان و برمثال حوادث زمان بی‏پایان.»(22)

جهانگشا: چنگیزخان «روز شب پنداشت و درشتاب شب را روز می‏شناخت و دو کوچه می‏رفت چنانکه طعام نمی‏توانست پختن.»(23)

جامع:«به قصد سلطان جلال‏الدین روان شد و دو کوچه چنان به تعجیل می‏راند که مجال آش پختن نبود.»(24)

و پس از گذشتن جلال‏الدین از آب سند در «جهانگشا» چنین آمده‏است:

«چنگیزخان... از غایت تعجب دست بر دهان نهاد با پسران می‏گفت از پدر، پسر چنین باید.»(25)

جامع: «چنگیز خان از غایت تعجب دست بر دهان نهاد و او را با پسران می‏نمود و می‏گفت که از آن پدر، باید که چنین آید پسر.»(26)

ملاحظه می‏شود که درجمله اخیر، مولف خواسته که حالتی سجع‏گونه به نثر ببخشد. گاه نیز اجزای جملات مسجع «جهانگشا» در «جامع‏التواریخ» جابه جا شده‏است.

جهانگشا: «... حکایتی چند که از آن استدلال می‏توان گرفت ایراد می‏رود، اگرچه از بسیار اندکی و از هزاران یکی بیش نیست.»(27)

جامع:«اگرچه از هزار یکی است و ازبسیار اندکی»

(28)

و از غرایب است که گاه دیده می‏شود که جمله‏ای در «جهانگشا» به سبک «جامع‏التواریخ» ساده نوشته شده تا مولف «جامع‏التواریخ» در بازنویسی آن، جمله را مشکلتر کرده‏است. و گاه این فکر به ذهن متبادر می‏شود که گویا مولف «جامع‏التواریخ» مصمم بوده و الفاظ جملات «جهانگشا» را دراین موارد به هرشکل دگرگون کند:

جهانگشا: «پس از یک چندی که فتنه‏ها آرامی گرفت.»(29)

جامع: «چون نوایر فتنه‏ها منطقی گشت»

ءمولف «جامع‏التواریخ» معمولا درنقل مطالب «جهانگشا» استشهادات شعری فارسی و غربی و عبارات عربی را حذف کرده‏است اما گاه به جای ابیات فارسی مندرج در «جهانگشا» بیت یا ابیات دیگر آورده، یا بیتی بر آن افزوده‏است:

پس از ذکر کشتن تجار و فرستادگان چنگیز، جوینی این بیت شعر را آورده:

هرآنکس که دارد روانش خرد

سرمایه کارها بنگرد

و موءلف «جامع» این بیت را نیز برافزوده است:

به کاری که خواهی تو اندر شدن

نگه کرد باید برون آمدن

پس از بیان وفات سلطان محمد در جزیره‏ای در بحر آبسکون، در «جهانشگا» این دو بیت منقول است:

ای در طلب گره گشائی مرده

در وصل بزاده در جدایی مرده

ای بر لب بحر تشنه با خاک شده

وی بر سر گنج ازگدائی مرده (31)

به جای این ابیات در «جامع التواریخ» بیت زیر مذکور است:

جهانا چه بد مهر و بدگوهری

که خود پرورانی و خودبشکری (32)

و گاه نیز ابیاتی ذکر کرده که در کتاب جوینی نیست:

از جمله این چهاربیت که سید اجل راست در مرثیه نظام‏الملک و حال قاصدان او:

عجب مدار که از کشتن نظام‏الملک

سپید روی مروت سپاه فام شود

عجب در آنکه روا داشتند کشتن او

بدان امید که شان شاه و ملک رام شود

بزرگ سهوی کاین قاعده ندانستند

که تیغ زنگ بر آرد چوبی نیام شود

هزار سال بباید که تا خردمندی

میان اهل کفایت نظام نام شود (33)

همچنین پس از ذکر مسموم شدن ملکشاه و وفات او، دو بیت از قصیده امیری معزی در مرثیه سلطان مذکور است:

رفت در یک مه به فردوس برین دستور پیر

شاه برنا از پی او رفت در ماهی دگر

کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار

قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر (34)

نویسنده «جامع التواریخ» در شرح واقعه بغداد که بسیار مفصلتر از ذیل خواجه نصیر در جهانگشا است، بر خلاف معمول اشعار فارسی وابیات و عبارات عربی در آن گنجانیده است که نوشته نصیرالدین فاقد آن است.

از خصوصیات «جامع التواریخ» در کل، بخش مربوط به تاریخ مغول، کاربرد چشمگیر واژگان زبانهای ترکی و مغولی است، حتی در قسمت‏هایی که بازنویسی نوشته‏های جوینی است، در موارد بسیاری، این واژه‏ها را جایگزین کلمات عربی یا فارسی کرده است؛ از جمله در «تاریخ جهانگشا» درباره اسرای سمرقند آمده است:

«ترکان رامویها بر شبه مغولان از پیش سر حلق کردند استقرار و تسکین ایشان را» (35)

و در «جامع التواریخ» به این صورت بیان شده: «ترکان را برینگ مغول نغوله و کاکل ساختند» (36) در موارد زیادی به جای کلمه «جشن»، «طوی» به کار می‏برد.

نثر کتاب رشیدالدین در دیباچه‏ها با متن اصل کتاب تفاوت دارد و به شیوه دیباچه کتاب جوینی و روش کلیله نظر دارد و نثر آن بر خلاف متن کتاب تاحدی پیچیده و فنی و همراه با انواع صنایع از سجع و جناس و تضمین آیات و عبارات عربی واشعار فارسی و تشبیهات و استعارات و مبالغه و اغراق است.

و اینک نمونه‏هایی از نثر دیباچه‏ای رشیدالدین:

وی کتاب خویش را این گونه آغاز می‏کند:

«فهرست کتاب داستان‏ها و فذلک حساب بیان‏ها، حمد و ثنا و آفرین حضرت مقدس جهان آفرین تواند بود؛ و عنوان نامه روایات و طراز خامه حکایات صلوات و تحیات بر روضه مطهر خاتم‏النبیین و بر خلفای راشدین و عموم اصحاب و تابعین، سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین.» (37)

و درچند سطر بعد: سلطان سعید غازان خان «... پیش از آنکه شروع در آن کتاب به پایان رسید و آغاز تحریر آن مقالت به انجام انجامید، در تاریخ یازدهم ماه شوال سنه اربع و سبعمائه درحدود قزوین، که باب الجنة است، شهباز روح آن پادشاه عدل پرور ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را لبیک اجابت گفته، به پرواز درآمد و قفس قالب شریف را بپرداخت، و بر غرفات خلد برین و شرفات اعلی علیین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر آشیان ساخت.

چو قدرش برتر از قدر جهان بود

جناب قدس اعلی شد مکانش

روان بادا به هردم صد هزاران

درود از حضرت حق بر روانش» (38)

و اینک نمونه دیگر:

«آن قضا قدرت قدر تدبیر

و ان فلک همت ملک دیدار

آنک زاب و زمین دولت او

بر تواند انجم و سپهر و غبار

آن پادشاه فرخنده بخت مسعود طالع، که کیوان در میزان اتقان ارکان بیت السلطان او می‏کند؛ و برجیس بی‏تلبیس سجل تملک ممالک ربع مسکون به نام همایون او می‏بندد؛ و بهرام خنجر صمصمام پیکر از پی پیکار دشمن بدرام او از نیام انتقام بر می‏کشد؛ مهر جان افروز چهر پرنور خویش را بر پرتو انوار رای عالم آرایش می‏آراید؛ و زهره زهراساز بربط به پرده نوا جهت نوای برگ و بزم او می‏نوازد. تیر بی‏تقصیر تدبیر توفیر دیوان او به نقیر و قطمیر می‏کند؛ و قمر کمر هاله در بسته، رساله صیت سیار محاسن اخلاق او به اطراف و اکناف آفاق می‏رساند؛ به راه ولی‏العهدی و ارث سریر سلطانی و والی تاج و نگین جهانبانی گشت.» (39)

و باز مقدمه مجلد اول «جامع التواریخ» را این گونه آغاز می‏کند که بسیار نزدیک به دیباچه جهانگشا و شیوه نثر فاخر جوینی است:

«حمد و ثنای فراوان و شکر و سپاس بی‏پایان مر آفریدگار بی‏چون و مبدع صنایع کن فیکون را جل جلاله و عم نواله، و صلوات نامعدود و تحیات نامحدود نثار حضرت رسالت و بارگاه جلالت، سرور جمله انبیا و مهتر کافه اولیا و اصفیا محمد مصطفی و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب مهاجران و انصار و اتباع و اشیاع او باد.» (40)

و باز نمونه زیر که فقط در چند سطر، یک حدیث و چهار آیه قرآن را تضمین کرده است: «اگرچه در اخبار نبوی آمده است که: «الاعمال بالنیات لیکن مراد آن است که صحت عمل بر نیت موقوف است؛ والا تا نیت مقارن با عمل نگردد فعل حاصل نیاید و شخص استحقاق جزانیابد. چه خیر و شر ناکرده را ثواب و عقاب فرمودن عبث تواند بود، و امر بی‏واسطه و سبب از قضیه عدل و حکمت دور. و مصدق نص قرآن مجید است که: «وان لیس للانسان الا ماسعی.

پس ضرورت باشد که بنده صدق نیت خود را در عمل آورد تا چنانکه از کمال مرحمت و فیض فضل و عاطف باری تعالی سزد بر مقتضی: لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله، و موجب: فیضا عفه له اضعافا کثیرة، مزد و جزای آن به وی رساند.

نمونه نثر روان و ساده «جامع‏التواریخ»

«چون زمان چینگگیزخان و پدر او منجمان به طریق رصد احتیاط وقت نکرده‏اند و مورخان نیز روز و ماه اثبات نکرده، ساعت و روز ولادت او به تحقیق معلوم نیست. اما پیش جمله شهزادگان و امرا و اعیان مغول، معروف و مشهور است و به حد تواتر رسیده، که مدت عمر او هفتاد و دوسال بوده، و درسال هفتاد و سیم وفات یافته.» (42)

و باز از قسم سوم داستان غازان‏خان:

«پادشاه اسلام خلد ملکه از زمان طفولیت باز به سرحد خراسان بوده که صعب‏ترین ثغورست و از قدیم‏العهد تا اکنون همواره لشکر بیگانه از آن جانب درمی‏آیند و هیچ سالی نبوده که یک دو نوبت به چریک برنبایست نشست بدان واسطه به کرات و مرات با یاغی مصاف‏ها داده و بسیار زحمات و مشقات کشیده و بر دقائق آن کار وقوف تمام یافته و بغایت ماهر شده و چنان قوی دل شده که در قضایای معظم قطعاً هراسان نگردد و تردد به خاطر مبارکش راه نیابد و با آنکه داند که دشوار است و یاغی قوی حال مصابرت و تجلد نماید و نگذارد که اثر آن اندیشه بر وی ظاهر شود». (43)

و اینک نمونه‏ای از نثر تاریخ فرنگ «جامع‏التواریخ»، که قسمت اعظم آن به صورت اقتباس یا ترجمه آزاد از کتاب مارتینوس(44) نقل گردیده. (45)

«... در آن ایام لشکر مغول با مجرستان و پولونیه رفتند از راه دشت قپچاق و خلق بسیار را بشکستند و غارت کردند و در آن ولایت قحطی و تنگی افتاد چنانکه مردم گوشت فرزندان می‏خوردند خدای تعالی برایشان رحم کرد و از آسمان چیزی مانند آرد ببارید و از آن نان پختند و غذای ایشان شد». (46)

به طور کلی می‏توان گفت: نثر کتاب «جامع‏التواریخ»، برخلاف نثر متکلف و متصنع برخی نویسندگان معاصر وی یا نویسندگان قرن ششم و هفتم، در مجموع ساده و روان و بی‏آرایش و آلایش و سهل‏التناول است و فهم آن برای افراد عادی نیز تا حد زیادی میسر است و هدف رشیدالدین نیز در شیوه نگارش کتاب همین بوده است و مصمم بوده که «به عبارتی که افهام مختلف آن را به سهولت دریابد.» (47)

کتاب خویش را در قلم آرد، اما در مقدمه‏ها و دیباچه‏ها وضعیت متفاوت است و نثر آن در بیشتر قسمت‏ها فنی و فاخر است و متحلی به زیور انواع صنایع و بدایع و اقتباسات از آیات و روایات و درج اشعار و امثله.

درمتن کتاب نیز در بخش تاریخ مغول که درصد لغات ترکی و مغولی برجسته و چشمگیر است گهگاه در قسمت‏هایی به دلیل استفاده فراوان ازاین لغات- که گاه اجتناب‏ناپذیر می‏نماید- سخن پیچیده و معقد گشته است.

در بخش‏هایی که مقتبس از سایر کتب است بخصوص در جلد دوم که تاریخ عمومی عالم است، نثر کتاب بیش از آنکه نشانگر زبان و بیان و شیوه نگارش این کتاب و موءلف آن باشد، منعکس کننده سبک و زبان و بیان منابع و م‏آخذ اصلی آن است که معمولا دارای نثری ساده و روان بوده‏اند.

پی نوشت‏ها:

1- تاریخ جهانگشای جوینی، علاءالدین محمد جوینی، تصحیح محمد قزوینی، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران 1375، ج3، مقدمه مصحح ص 24.

2- سبک‏شناسی، محمدتقی بهار، چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر، تهران 1375، ج3، ص 175.

3- پیشگفتار محمد روشن و مصطفی موسوی بر جامع التواریخ، ص پنجاه و شش.

4- «سبک آثار فارسی خواجه رشیدالدین»؛ جعفر شهیدی، مجموعه خطابه‏های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‏الله همدانی، ص 185.

5-ترجمه تاریخ یمینی، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1374، ص 84-183.

6- جامع‏التواریخ تاریخ سلطان یمین‏الدوله محمودبن سبکتگین و...، به سعی و اهتمام احمد آتش، انتشارات انجمن تاریخ ترک، آنقره 1957، ص 108-107.

7-در چاپ دبیرسیاقی «طراز حله». مطابق ترجمه تاریخ یمینی ر.ک: چاپ دبیر سیاقی، ص 79.

8- در چاپ دبیر سیاقی این حرف که در چاپ احمد آتش بصورت «ذ» با نقطه می‏باشد بصورت «د» بدون نقطه است ص 80-79.

9- «سبک آثار فارسی خواجه رشیدالدین»، همان، ص 189. دکتر شهیدی در آنجا در مورد نادرستی سخن مرحوم بهار که مأخذ جامع‏التواریخ را در این قسمت راحة‏الصدور راوندی می‏داند سخن گفته است.

10- همان، ص 90-189.

11-خواجه رشیدالدین فضل الله، ص 340، به نقل از منوچهر مرتضوی در تحقیق درباره ایلخانان ایران، ص 189.

12-همان، ص 341.

13-«سبک آثار فارسی خواجه رشیدالدین»، همان، ص 192.

14-جامع‏التواریخ (قسمت اسماعیلیان و...)، به اهتمام محمدتقی دانش‏پژوه و محمد مدرسی (زنجانی)، تهران 1338، ص 34-133.

15-همان، ص 144.

16-همان، ص 161.

17-همان، ص 173.

18-در این زمینه رشیدالدین در مقدمه جامع‏التواریخ می‏گوید: «... محقق است که مورخ قضایا و حکایاتی که نویسنده و تقریر کند، هیچ کدام به رأی العین مشاهده نکرده باشد، و از آن جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود، به مشافهه نشنیده الا آنکه به نقل راویان نویسند و گوید» ص 9 مقدمه.

نیز می‏نویسد: «وظیفه‏ی مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه به موجبی که در کتب خویش آورده باشند و به زبان روایت و تقریر کنند، از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل می‏کند و می‏نویسد: «والعهدة علی الراوی.» (تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، مقدمه ص11).

19- تاریخ جهانگشا، ج1 ص 97.

20-جامع‏التواریخ، ص 13-512.

21-تاریخ جهانگشا، ج1، ص 97.

22-جامع‏التواریخ، ص 513.

23-تاریخ جهانگشا ج1، ص 106.

24-جامع‏التواریخ، ص 525.

25-تاریخ جهانگشا، ج1، ص 107.

26-جامع‏التواریخ، ص 527.

27-تاریخ جهانگشا، همان، ص 161.

28-جامع‏التواریخ، ص 685.

29-تاریخ جهانگشا، همان، ص 73.

30-جامع‏التواریخ، ص 495.

31-تاریخ جهانگشا، ج2، ص 117.

32-جامع‏التواریخ، ص 510.

33-جامع‏التواریخ (قسمت اسماعیلیان و...)، همان، ص110.

34-همان، ص 113.

35- تاریخ جهانگشا، ج1، ص 95.

36-جامع‏التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ص 503.

37-جامع‏التواریخ؛ تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ص 1.

38-همان، ص 2-1.

39-همان، ص 3.

40-همان، ص 21.

41-همان، ص 26-25.

42-جامع‏التواریخ، ص 309.

43-تاریخ مبارک غازانی داستان غازان‏خان، رشیدالدین فضل‏الله بن عمادالدول. ابوالخیر، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان، مطبعه ستفن اوستین، هرتفورد انگلستان 1358ه/1940م، ص 191.

44-تاریخ مارتینوس اوپاونسیس MARTINUS OPP AVIENSISکه به مارتینویس پولونوس POLONUSنیز شهرت داشت و کتابش را در نیمه دوم قرن سیزدهم نوشته.

45- تاریخ فرنگ از جامع‏التواریخ، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی فروغی، تهران 1339، مقدمه‏ی مصحح ص هفده که مربوط است به ترجمه کارل یان در چاپ لیدن.

46-همان، ص 51.

47-جامع التواریخ، ص 37.